



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۰/۳۰



م. اسحاق نگارگر

## «خدا کنه که لالایم به خیر کُشته شو»

افغانستان دو تجربه بسیار تلخ جنگ های برادران سدوزایی و محمد زایی را در تاریخ نه چندان دور خود سپری نموده است. آری شاه زمان؛ شاه محمود و شاه شجاع با هم جنگیدند و جنگ های شان پس از کُشته شدن وزیر فتح خان برادران محمدزایی را نیز به میدان جنگ کشاند و خلعت پادشاهی را به امیر دوست محمد خان داد.

### راستی اینان چرا با هم می جنگیدند؟

بدین دلیل ساده که آنان پادشاهی را میراث پدر خویش می دانستند و چنانکه برادران در افغانستان بر زمین میراث پدري با هم در می افتند و خویشان را به خاطر میراث از شیرینی اخوت محروم می کنند پادشاهان نیز پادشاهی و همراه با آن مردم را میراث پدر می پنداشتند و خود را مستحق این میراث می دانستند و چون قدرت مطلق و خداگونه قابل تقسیم نیست بنا بر این جنگ یگانه وسیله رسیدن به مقصود می شود و این شیوه از همان دوران دقیقی بلخی سنت معمول روزگار بوده است.

مگر دقیقی نگفته بود که:

به دو چیز گیرند مر مملکت را

یکی پرنیانی دگر زعفرانی

که آن پرنیانی همان شمشیر آبدار است و زعفرانی نیز زر ناب و طبیعی است که زر ناب تنها پس از کسب قدرت به دست می آید. حالا از این خانه جنگی های فیلان قدرت طلب چه تعداد پا های قُج های بیچاره شکسته است؟

من کاری بدان ندارم و نمی خواهم احساسات و هیجانات ملی را بر ضد خود برانگیزم اما بخش بزرگ آن تاریخ پنجهزار ساله که همانند خب تریاک به ما داده می شود و خواب ما را سنگین تر می سازد همین خانه جنگی های تاریخی است که دیگران با عقل و تجربه سیستم های سالم انتقال قدرت به وجود آوردند و گریبان خود را از چنگ این عنعنۀ «تو بگش مه بگش» خلاص کردند ولی ما چی؟

انقلاب کردیم ولی معیار گزینش ما حزبیّت شد و به همه گفتیم: «هر که به حزب ما پیوست تنها از دُکان حزب ما است که می تواند به خلعت های اصالت و «شرافت» برسد.

مگر ما کم شنیده بودیم که «بیطرف» «بیشرف» است. آری اگر قدرت و جاه و جلال می خواهی به «حزب» بپیوند و دیگران را که ضد انقلاب استند گشتن بگیر که هرکس برایت تلویحاً نیز گفت که «بار کج به منزل نمی رسد» یک حزب نیرومند و صاحب کلشنیکوف به دنبالت ایستاده است» جهاد کردیم تا یک نیروی مهاجم را دفع کنیم ولی معیار همان خانه جنگی به شیوه های تازه بود.

بالاخره از بس بر سعی دیگران تکیه کردیم یک ابرقدرت دیگر را به کشور خود کشاندیم و معیار های ما همان معیار کهنه و بیکاره بود که آزموده و میدان سیاست عملی را باخته بودیم.

مشکل این است که ما با نقل دموکراسی دهان شیرین می کنیم ولی ملتفت نیستیم که خسته این نقلی شیرین تا بخواهی تلخ است.

آری ما ورد دموکراسی؛ دموکراسی را خوب وظیفه می کنیم ولی کسی به کسی نمی گوید که:

## گیرم پدر تو بود فاضل

### از فضل پدر ترا چه حاصل

من با اشخاص کار ندارم ولی بر پرنسیپ استوار می ایستم. حاجی عبدالقدیر را گشتند ما میراث قدرت او را به پسرش دادیم و ماری را اژدها ساختیم.

استاد ربانی را گشتند و حزبش قدرت او را به شیوه میراثی به پسرش داد و این مار را نیز اژدها ساختیم. آخرین این گونه میراث ها نیز این است که جنرال عبدالرازق را گشتند و اینک جناب رئیس جمهور قوماندانی قندهار را به برادر کوچکش بخشیده است. حالا اگر این آقا که من هنوز معنای نامش یعنی (تا دین خان) را نفهمیده ام و شک دارم که دیگران نیز فهمیده باشند اما به هر صورت جناب رئیس جمهور باید بداند که قدرت در دستش امانت مردم است و اگر او این قدرت را به دیگران انتقال میدهد باید به اساس صلاحیت و کفایت انتقال بدهد نه به اساس میراث پدر به پسر یا برادر به برادر.

آیا این خود یک معضله نیست که از یک سو از صلاحیت و شایسته سالاری صحبت می کنند و ریاستی دارند که صلاحیت و کفایت داوطلبان را مورد آزمایش قرار می دهند و از سوی دیگر معیار های خود را خود زیر پا می گذارند و صلاحیت ها را به عنوان میراث از سلف به خلف انتقال میدهند.

از این محیط پر از جنگ و جنجال کار بدانجا خواهد کشید که برادری که هوای قدرت دارد به دوستان هم طبع خود بگوید:

«خدا کنه که لالایم گشته شوه و قدرتش بر مه برسه باز ببی که چتو دوست هاره به نان و نوا میرسانم.»

فاعتبروا یا اولی الابصار. نگارگر ۲۹ اکتوبر ۲۰۱۸ برمنگهم

